

از طریق همسر مبتلا شده‌ام

Photo: tfnrob

از طریق همسر مبتلا شدم. اعتیاد نداشت فقط یک خالکوبی روی بدنش داشت. اول که متوجه بیماریم شده بودم، شب‌ها به قدری پتو را به دور خودم می‌پیچاندم که مبادا پشه‌ای مرا نیش بزند و سپس بچه‌ام را نیش بزند و او هم مبتلا شود. در صورتی که نیش پشه باعث انتقال بیماری ایدز نمی‌شود.

به گزارش **مهرخانه**، بیمار هستند. وضعیت مالی خوبی هم ندارند. چند خیر حمایت‌شان می‌کنند. تعدادی ازدواج کرده‌اند. برخی حتی عروس، داماد و نوه دارند. بیمار هستند اما زندگی می‌کنند. این چهره زنانی است که از طریق همسران خود مبتلا به اچ‌آی‌وی شده‌اند.

شلوغی‌های خیابان کارگر شمالی را می‌گذرانیم و وارد فضایی پر از لبخند می‌شویم. اینجا انجمن حمایت و یاری آسیب‌دیدگان اجتماعی است. به کارگاهی می‌رویم که روی دیوارهای آن تابلوهای نقاشی آویزان شده است. در گوشه‌ای از کارگاه یک بوم و مقداری رنگ منتظر نقاش نشسته است. صندلی‌ها گرد چیده شده دو زن برای آموزش تهیه کود ورمی کمپوست ایستاده و دیگر زنان گرد هم نشسته‌اند. در ظاهر آن‌ها هیچ نشانی از بیماری نیست اما آن‌ها این‌گونه خود را معرفی می‌کنند:

- از طریق همسر مبتلا شدم. اعتیاد نداشت فقط یک خالکوبی روی بدنش داشت. اول که متوجه بیماریم شده بودم، شب‌ها به قدری پتو را به دور خودم می‌پیچاندم که مبادا پشه‌ای مرا نیش بزند و سپس بچه‌ام را نیش بزند و او هم مبتلا شود. در صورتی که نیش پشه باعث انتقال بیماری ایدز نمی‌شود. الان دوباره ازدواج کردم. همسرم بیمار نیست. متخصص همه چیز را برایش توضیح داد و او پذیرفت. همسرم بچه می‌خواهد. دکتر هم گفته مشکلی نیست اما راه‌های پیشگیری دارد. هم باید دارو مصرف کرد هم راه‌های پیشگیری برای همسرم انجام می‌دهند. به منظور بارداری از ابتدا باید تحت نظر پزشک بود تا طرف مقابل و کودک دچار بیماری نشوند.

- ۴ سال پیش از طریق همسر مبتلا شدم. همسرم معتاد تزریقی بود. دو فرزند سالم دارم. در کلاس‌های انجمن، خیاطی یاد گرفتم و مدتی خیاطی می‌کردم. مجدداً ازدواج کردم.

- ۴۱ سال است که از طریق همسر معتادم مبتلا به بیماری شدم. یک دختر ۸ ساله سالم دارم.

- ۱۰ سال پیش همسرم فوت کرده و من چهار فرزند سالم دارم. حدود ۳ سال پیش متوجه بیماری‌ام شدم.

- بیماری را از همسرم گرفتم و از آنجایی که نمی‌دانستم بیمار هستم به فرزندم شیر دادم و او هم مبتلا شد.

این‌ها داستان‌های کوتاهی از ابتلای چند زن به اچ‌آی‌وی/ایدز است که در انجمن احیای ارزش‌ها گرد هم آمده‌اند تا مهارتی بیاموزند. تمام این زنان بدون این که خطایی کرده باشند و فقط به دلیل ناآگاهی بیماری ایدز را از همسران‌شان گرفته‌اند. پیش از ورود به مجموعه تصور می‌کردم با زنانی خمود روبرو شوم اما آن‌ها هم می‌خندیدند و زندگی می‌کردند.

زندگی زنان مبتلا از زبان خودشان

دو نفر از این زنان حاضر به گفت‌وگو می‌شوند. اولین فرد را شاید خیلی‌ها بشناسند؛ معصومه مهدیزاده که ۴۴ سال و دو پسر دارد و یکبار در برنامه ماه غسل حاضر شده است. او می‌گوید حدود ۱۰ سال است که اچ‌آی‌وی مثبت هستم و دارو مصرف می‌کنم. دو پسر ۱۲ و ۶۱ ساله دارم که سالم هستند. پسر بزرگترم عقد کرده است.

همسرم اعتیاد داشت. دو سه ماهی تزریق کرد. من هم چون آن موقع نمی‌دانستم اچ‌آی‌وی چیست، به دلیل رابطه زناشویی با همسرم مبتلا به اچ‌آی‌وی شدم. بیماری من خود را نشان نداد تا این که پای همسرم زخم شد و او را به دکتر بردیم. پس از انجام آزمایش، دکتر گفت همسرم اچ‌آی‌وی مثبت است و به برادرشوهرم گفت سریع خانم و بچه‌هایش را برای انجام آزمایش ببرید. پس از آزمایش متوجه شدم خودم مثبت هستم و فرزندانم منفی هستند و بیماری ندارند.

پس از این که بیماری مشخص شد، خانواده همسرم برخورد خاصی نداشتند. من اوایل ناامید و ناراحت شده بودم و روحیه‌ام را باخته بودم به همین دلیل به خانواده همسرم گله کردم که چقدر به پسرانم گفتم مصرف مواد مخدر را کنار بگذارد، گوش که نکرد هیچ، بیماری خودش را هم وارد بدن من کرد. پس از این که همسرم فوت کرد، حتی یک زنگ هم به من نزدند و رابطه‌شان را با من قطع کردند.

می‌خواهم از مبتلایان آزمایش خون بگیرم

او می‌گوید که فعلاً خانه هستم. دوره کمک‌های اولیه را دیده‌ام و دنبال کار هستم. خیلی دوست دارم در آزمایشگاه‌ها به‌خصوص از بیماران مبتلا به اچ‌آی‌وی خون بگیرم. کار تزریقات را از خواهرم آموخته بودم. دکتری به من گفت برو دوره کمک‌های اولیه را بگذران تا من برایت شغلی فراهم کنم. گرفتن مدرک من حدود 3 ماه طول کشید و پس از آن یکبار گفتند سوادت کم است و یکبار گفتند نیرو نمی‌گیریم و کاری برایم فراهم نشد اما اگر شرایطش ایجاد شود دوست دارم کار کنم. بیماری مقداری ضعیفم کرده است و به همین دلیل تمایل ندارم از صبح تا شب کار کنم زیرا هم زود خسته می‌شوم و هم باید به کارهای فرزندانم رسیدگی کنم.

بچه‌ها و عروسم می‌دانند بیمار هستم. قبل از این که به خواستگاری عروسم برویم به او گفتم مبتلا به ایدز هستم. قبلاً به برنامه ماه غسل رفته بودم و سی دی آن برنامه را به عروسم دادم و او با خانواده‌اش سی دی را دیدند و من را یادشان آمد. عروسم گفت من مشکلی ندارم. هم خودش و هم خانواده‌اش پذیرفتند. اوایل که به خانه ما می‌آمد حتی از لباس‌های من استفاده می‌کرد و در تخت من می‌خوابید.

رفتارهای جامعه فرزندم را ناراحت می‌کند

رفتار اجتماعی خاصی معصومه را اذیت نکرده است. او می‌گوید: بعد از این که برنامه ماه غسل من را نشان داد، پرسرم که مدرسه می‌رفت، اذیت شد و دوستانش با او قطع رابطه کردند. پس از آن می‌گفت مامان دیگر جلوی دوربین نرو، درست است تو اهمیت نمی‌دهی اما برای ما بد می‌شود. به او گفتم اصلاً بد نمی‌شود هرچقدر به مردم آگاهی بدهی، بیشتر ثواب می‌کنی.

وضعیت مالی ما به مو می‌رسد اما پاره نمی‌شود

این خانواده مانند بسیاری از زنان حاضر در این انجمن وضعیت مناسب مالی ندارند. خودش اینطور می‌گوید: از نظر مالی ضعیف هستم. پرسرم هم که در حال تشکیل زندگی است و کار ثابتی ندارد. یک وقت کار باشد می‌رود و نباشد، نمی‌رود و بیشتر از نیاز خودش درآمد ندارد. من و فرزندانم تحت پوشش کمیته و خیریه هستم.

ایدز را مانند دیابت ببینید

معصومه به زنانی که مبتلا شده‌اند توصیه می‌کند که بهتر است روحیه و اعصاب خود را از بین نبرند. این بیماری طوری است که اگر استرس داشته باشند، روی سیستم ایمنی بدنشان مسلط می‌شود. CD 4 (ضریب سیستم ایمنی بدن) خونشان پایین می‌آید، بدنشان ضعیف می‌شود و بیماری، آن‌ها را زودتر از پا درمی‌آورد. ایدز را بزرگ و جزو بیماری‌های بد حساب نکنند. فکر کنند ناراحتی قلبی یا دیابت دارند. پیشنهاد من این است که بیماری را سریع بپذیرند. اگر این‌طور نباشد خیلی سریع خودشان به خودشان ضربه می‌زنند. آدم سالم هم یک روز می‌میرد. پس اگر خودشان، بچه‌ها و خانواده‌شان را دوست دارند، با خودشان کنار بیایند و زودتر این بیماری را بپذیرند، داروهایشان را به‌موقع بخورند. فکر بیماری را نکنند. در طول ۰۱ سالی که دارو مصرف می‌کنم، همیشه به‌موقع و رایگان داروها به دستم رسیده و همه نوع آزمایشی از من به‌صورت رایگان گرفته می‌شود و تا حالا مشکل خاصی نداشتم.

از مردم می‌خواهم که این بیماری را بزرگ نکنند. انگ و تبعیض به ما نزنند. ما هم قربانی شده‌ایم و از خیابان این بیماری را نگرفته‌ایم. ناحق در مورد ما قضاوت نکنند. این بیماری طوری است که انگار کمبود محبت برایمان ایجاد می‌کند. دوست داریم همه به ما محبت کنند و با روی باز ما را بپذیرند و ما را درک کنند. این بیماری را بزرگ نکنند. از کجا معلوم که خودشان یا خانواده‌شان نیز دچار این بیماری هستند و نمی‌دانند. خطر همیشه پشت در است. هیچ‌وقت کسی را مسخره نکنند.

تجربه اچ‌آی‌وی در ۰۵ سالگی

۱۵ سالش است. چادرش را کمی جابه‌جا می‌کند و می‌گوید مصاحبه در تلویزیون که پخش نمی‌شود؟ مطمئن که می‌شود شروع به پهن کردن سفره دلش می‌کند و می‌گوید: ۲۳ سال کار کرده‌ام اما همسرم هیچ‌گاه اجازه نمی‌داد بیمه شوم. در ابتدای ازدوایم در مورد مواد مخدر اطلاعی نداشتم. حدود ۳ هفته پس از ازدواجمان، همسرم به زندان افتاد. هرچقدر از مادرشوهرم پرسیدم پسررت کجا رفته، می‌گفت چکار داری؟ غذایت را می‌گذارم روی پله بردارد برو. آن زمان من پاکت میوه در خانه می‌ساختم و پول آن را مادرشوهرم برمی‌داشت. همسرم پس از آزادی از زندان در خانه با قاشق چیزی می‌جوشاند. می‌پرسیدم این چیست؟ می‌گفت حالم خوش نیست؛ می‌خواهم آمپول به خودم بزنم.

بعد از مدتی باز هم شوهرم به زندان افتاد و زمانی که آزاد شد، همچنان مواد مصرف می‌کرد. بعد از اصرار من برای دانستن در مورد آن مواد، گفت بین خودمان باشد. اگر به کسی بگویی ناقصت می‌کنم. (این جمله را با فریاد می‌گوید) من هم گفتم به هیچ‌کس نمی‌گویم. مادرشوهرم از من پرسید که همسرم کاری می‌کند یا نه؟ گفتم نه، فقط قرص می‌خورد. بعد از چند وقت مادرشوهرم فهمید. گاهی او و گاهی من همسرم را لو می‌دادیم و پلیس دستگیرش می‌کرد. بعد از آن من در مدرسه کار می‌کردم.

۵۲ سال پیش یکبار که از زندان فرار می‌کرد، سوار موتور برادرشوهرم بودیم، من بالای پل حافظ از موتور افتادم. از همان موقع تشنج دارم. البته الان تحت نظر پزشک هستم و تشنج نمی‌کنم اما تعادل ندارم و حواس پرتی پیدا کردم. ۰۱ سال پیش شوهرم فوت کرد و پس از آن هیچ ارتباطی با خانواده‌اش نداشتیم و به دلیل این‌که وضعیت مالی خوبی نداشتند، از نظر مالی هم از من حمایت نکردند.

به خاطر تشنج حدود ۴ سال است که بی‌کار شدم؛ البته اخراجم نکردند اما گفتند مدتی برو استراحت کن. پس از آن (۳ سال پیش) به دنبال بیمه رفتم که گفتند باید آزمایشی کلی انجام بدهی. بعد از انجام آزمایش فهمیدم مبتلا به اچ‌آی‌وی هستم.

او در میان صحبت‌هایش یاد دختر باردارش می‌افتد و ادامه می‌دهد: به دختر کوچکم جهیزیه ندادم ولی الان باردار است و خیلی دوست دارم برایش سیسمونی تهیه کنم.

هزینه زندگی‌ام از کمک یک خیر و یارانه تأمین می‌شود. البته همان خانم خیر گفته بیمه من را به نتیجه می‌رساند و می‌گوید تو سر کار نرو و عصبانی هم نباش اما من دائما عصبی هستم. پسری ۱۱ ساله دارم. زمانی که از خانه بیرون می‌رود، می‌ترسم راه پدرش را ادامه دهد.

قبل از این‌که من آزمایش بدهم، مادرشوهرم با دخترم تماس گرفته و به او گفته مادرت نوعی مریضی دارد که هر وقت به خان‌هاش رفتید ظرف‌ها را بشویید بعدا استفاده کنید. دخترم با گریه به من گفت بابا ما را بدبخت کرده بود، هیچ تو هم همه‌جا ما را بدبخت کردی و تعریف کرد که مادرشوهرم چه گفته است. به دخترم گفتم به جز تشنج بیماری دیگری ندارم. بعد از این‌که آزمایش دادم، به آن دخترم گفتم و برخوردش این بود که از من خواست اگر دستم را بریدم حتما حواسم باشد که دیگران بیمار نشوند. متخصصان برای پسر من توضیح دادند که من بیمار هستم اما نمی‌دانند چه بیماری‌ای دارم.

همسایه‌ای دارم که با من رفت‌وآمد داشت و حتی در خانه ما غذا می‌خورد. الان حدود دو ماه است که حتی جواب سلام من را به زور می‌دهد. نمی‌دانم متوجه بیماری من شده یا نه چون ظرف داروی من را دیده است.

به خانم‌هایی که مبتلا شده‌اند می‌گویم خدا ارحم‌الرحمین است. این را می‌گویم اما روحیه خودم خیلی بد است.

تمام این زنان داستان‌هایی شبیه هم دارند. زندگی‌هایی که بی‌اجازه، آن‌ها را درگیر بیماری ایدز کرده است و حالا تمام تلاش خود را می‌کنند تا در وضعیت بد مالی گلیم خود را از آب بیرون بکشند.